

## متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء



بسم الله الرحمن الرحيم

همه اعضای بدن یک وظیفه‌ای دارند. مجموع این وظیفه‌ها انجام بدهند، وظیفه انسانی است. ولی بعضی انسان‌ها، بعضی بدن‌ها، یا ناقص به دنیا می‌آیند خدای نکرده و یا صدمه‌ای می‌خورند. ظاهرش این است که یک چیزی از آنها کم می‌شود. یعنی گوششان دیگر حرفها را نمی‌شنود و یا غذایی را که می‌خورند دیگر آن مزه را ندارد و یا چند چیز دیگر. اما اینها هیچکدام از آن انسانیت او کم نمی‌کند. شما آیا یک انسانی را که به شما خیلی محبت دارد... انسان کاملی است و بعد می‌شنوید که مثلاً دستش یا پایش قطع شده است. چطور شده که این دست و پا، اگر وظیفه‌ای دارد حالا که دست و پای نیست، چکار باید بکند؟ آیا نقص در انسانیت این ایجاد می‌شود یا بالعکس؟ ولی مجموع اینها، مجموع این آثار چیزهایی که در بدن هست، مجموعش زیر نظر یک قوه است که آن قوه عاقله است قوه انسانیت است. یعنی همان فرقی که بین انسان و یکی از حیوانات ظاهر می‌شود. همانی که یک انسان کامل که هیچ ضعفی نداشته، تمام زندگی را دارد با یک حیوان ناقص یا یک حیوان کامل با یک انسان با بدن ناقص، کدام یک به انسانیت نزدیک‌تر است؟ آیا آن یکی که نقص فعلاً در بدنش هست یا آن یکی که نه، نقصی در بدنش نیست. آن را مواجه کنید با یک حیوان دیگری. یک چیزی منظور در این انسان وجود دارد، نمی‌دانم دقیقاً چیست، فقط اسم گذاشته‌اند: «روح انسانی». این روح انسانی با این چیزها لطمه نمی‌بیند. نه گرگ بیابان و نه شیر و اینها... ولی اینها را خداوند برایش جایی معین کرده است. ما نباید تصور کنیم که آنجا از بین برود آن حالت هم از بین می‌رود. مثلاً دل، دل علاقه‌مندی و... این دل، هست. می‌گویند جایش در خود همین دل است یا در مغز است. یک جای مشخصی ندارد. اینجایی که انسانیت در آن هست، کشف شده و حضور دارد، جای مشخصی ندارد. همه آن اعضای دیگر هم به تدریج از بین بروند ممکن است این تا مدتی زنده باشد. حتی اگر کسی تمام اجزای بدنش صدمه ببیند، تا مدت کوتاهی که زنده می‌ماند همه آنها سر جایش هست، عین همان. ولی بعد از یک مدت کوتاهی از بین می‌رود و می‌بینیم که این مهر و علاقه‌ای که انسان دارد، گاهی هست و گاهی خدا بخواهد نیست. چطوری است این؟ البته دانشمندان تشریح و آناتومی و اینها، می‌توانند یک چیزهایی و یک جهاتی بگویند، ولی واقعیت اینکه آن حالت انسانیت چیست آن را نمی‌توانند. خود

انسانیت یک چیزی است، انسانیت منظور مجموع حالات انسانی است، که آن جای مشخصی ندارد. گاهی اوقات دیده‌ایم که اشخاص خیلی کامل، از لحاظ بدنی کامل،... بر اثر یک حادثه، که آن حوادث از تحت اختیار بدن نیست، خارج است. مواردی هست بعضی‌ها گاهی یک قوم و خویشی دارید دور یا نزدیک. این را آنقدر محبت به او دارید که بعد یک طوری می‌شود که خود این مهر و محبت کمتر می‌شود ولی از بین نمی‌رود. گاهی هم شده است که در اثر این کمتر شدن که می‌فهمید کمتر شدنش را ولی معذک زنده‌اید همان انسان سابق هستید با همان چیزها.

این است که گذشته از زندگی ظاهری، گذشته از دست و پا و تمام اعضا و جوارحی که برایتان کار می‌کنند، غیر از آنها یک روح دیگری هست (نه اینکه دو روح باشد) یک روح دیگری هست. یعنی یک روح را یک خاصیتی خدا برای بعضی روحها می‌گذارد که آن روح نسبت به ... انسانی حساس است، دقت می‌کند.

بنابراین، شما ... به غیر از این بدن را که باید حفظ کنید، آن روح انسانی را هم باید تربیت کنید و حفظ کنید. گاهی اینهایی که شنیدید یا دیدید. که یکی ناگهان، در واقع ناگهان یعنی بدون یک جهت داخلی و قبلی، یک حالات عجیبی برایشان پیش می‌آید. اینها، آن حالات، نظیر آن برای همه اشخاص دیگری باشد. این حالات جای مشخصی ندارد. این حالات، غالب اوقات، وصل به همه حالات و عواطف دیگر انسانی است. ممکن هم هست که یک حالت استقلالی دارد مثلاً دو نفر با هم، یکی به دیگری سخت علاقه‌مند باشد و حال آنکه او به این یکی چنان علاقه را نداشته باشد. یعنی اینها چیزهایی است که، موجب این است که هر کدام از این دوطرفین یک استقلالی و حالتی دارند که مستقیماً به مبدأ خلقتشان برخورد می‌کند. ظاهراً می‌گویند که مثلاً کسی که بچه‌اش را مثلاً شیر می‌دهد آن بچه مهر و محبت مادری در او بیشتر می‌شود. اینها دلیل نمی‌شود، یک جهاتی می‌شود که یک همچنین حالتی بشود ولی هیچ دلیل نمی‌شود. آن تن، غذای غیر بدنی که می‌خوریم، آن غذای معنوی که می‌خوریم آن غذای معنوی مثل اینکه از یک آشپزخانه جداگانه برای انسان صادر می‌شود و نمی‌داند چیست.

گاهی اوقات انسان بی‌اختیار تحت نظر او هست، یعنی مثل این عروسک‌های سیاه‌زنگی، همه اینها مثل هم هستند، ولی یکی‌شان را ارباب نقش خاصی می‌دهد ولی یکی دیگر را می‌گویند بنشین آن گوشه. اینها را انسان باید بفهمد و فکر کند. ولی برای هیچکس، ممکن است برای خیلی اشخاصی که هنوز به دنیا نیامدند که خواهند آمد یا نخواهند آمد، خداوند یک نقش بیکاره‌ای گذاشته باشد. ولی هیچ جاندار را که

خداوند فرستاده به این دنیا، ما نقشش را نمی‌توانیم بفهمیم. باید درک کند. شما هم این توجه را داشته باشید در شما یک کارهایی، وظیفه‌ای در زندگی‌تان برای خودتان و برای اقوامتان... اینها همه، وظیفی است که برای خود آنها مقرر شده است و باید آن وظایف را رفتار کنید. همانطوری که شما موظفید غذا بخورید و اگر غذا نخورید یک شخص عادی نیستید. یک شخص عادی همانطور که موظف است غذا بخورد، همانطور همین شخص عادی موظف است نسبت به دوست و رفیق و قوم و خویش، مهر و محبت داشته باشد.

اینها را همه خدا... برای خودش جایش را تعیین کرده و آنوقت که تعیین می‌کند. بعد به خود اینها، خیلی‌ها می‌فهمند... می‌گویند وظیفه‌شان نیست برای چه به این دنیا آمده. آمده که کارهای زراعت را سامان بدهد و غذاهای همه ممنوعان را فراهم کند. یکی آمده برای اینکه درس بدهد. برای اینکه درسی را که خوانده تحویل بدهد... همه این وظایف، اینقدر زیاد است که قابل شمارش نیست. ولی معلوم است هرکسی که خودش وظیفه‌ای دارد و باید. مثلاً دو نفر که باهم، پدر و مادر را فرض کنید که با هم دوستند، خیلی علاقه‌مندند. یکی وظیفه ندارد که به او رسیدگی زیاد بکند بعد این خودش... ولی طرفش نه بعکس دارد. اینها هرکدام باید به وظیفه خودشان رفتار کنند.

یا مثلاً جنگ‌ها، چون جنگ محسوسه همه می‌بینند این وظیفه دارد وظیفه شده که این یکی او را بکشد. ولی او وظیفه‌اش این است که نخیر، به این احترام بگذارد... حتی به همین حساب، در جنگ‌ها، آنهایی که بزرگان دین را هم شهید کردند، می‌گویند دارای وظایفی هستند. خداوند از اول این وظیفه را به گردنش گذاشته و باید بدود تا وقتی... وظیفه خودش.

زیادتر از وظیفه خود و به اندازه‌ای که از زحمت مردم کم کند، خوب است. اما کمتر از آن وظیفه نباید رفتار کند. هرکسی باید حساب کند در این دنیا برای چه آفریده شده همان چیز را رعایت کند. انشاءالله خداوند وظایفی که برای ما تعیین می‌کند و ما را از اول به صورت مجسمه‌ای قرار می‌دهد که اینها را می‌خواهد انجام بدهد این کارها را... این وظیفه‌ای که خدا معین کرده و بر دوش ما هست به هر جهت باید انجام بدهیم. نه اینکه هرکس خیال کند وظیفه اینکه فلان کس را بکشم وظیفه من است که بروم بکشم، نه، از بین بردن وظیفه نیست. وظیفه یعنی وجود دارد چیزی. ولی آنکه می‌گوید برای من چیزی وجود ندارد اصلاً جزء وظایف الهی نیست. گاهی اوقات زیر چشمی رد می‌کند و آنها را ول می‌کند. حالا آنها چه

می‌شوند... ما فقط موظفیم اینقدری که خودمان حس می‌کنیم و در حیطة قدرت خداوند هستیم حس می‌کنیم باید چیزهایی انجام بدهیم. این است که بعضی‌ها می‌گویند هرکاری می‌کنیم خوب درمی‌آید. این درواقع، کارهایی که می‌کند را خداوند، نه اینکه می‌پسندد می‌گه خوبه، خداوند او را درجهت انجام آن وظایف قرار می‌دهد. مثلاً آن کسی که آدم شقی است، از شقاوت‌هایی که می‌کند خوشحال است. آزار و اذیتی که به بزرگان می‌کند، به آن کسانی که باید احترامشان بکند اذیت می‌کند این هم وظیفه‌اش است. منتها نه وظیفه‌ای که باید بکند. کوک شده مثل ماشین، کوک شده در این خلقت برای انجام دادن این کارها... منتها کاری نیست که ما هم... همانطور که او موظف است که آن کارهایی که برایش قرار دادند انجام بدهد، دیگران هم موظفند که او را منع کنند و این... در داخل بشر هست که بعضی از بشرها می‌خواهند یک مسیری که دارند بروند جلو در همان مسیر در همان مسیر اذیت کردن و بعضی‌ها برعکس.

فقط سعی کنید آن مسیری که خداوند تعیین کرده، بفهمیم و خوب انجام بدهیم که اگر هم رفتیم به بهشت و اگر نرفتیم به بهشت و به قول جهنم رفتیم، آن ته‌ته جهنم برای ما نگه دارند... خداوند در این دنیا حالت مهر و محبت افزونی برایش قرار بدهد که با این مهر و محبت افزون آرامش بهتری دارد. ولی خودش نباید این آرامش را بهم بزند بلکه اگر هم شد تقویتش هم بکند. اما آن کسی که وظیفه‌اش شقاوت است به هر صورت که بگردد، بالاخره می‌گردد اینطوری که شقاوتش را انجام بدهد.

حالا ما از خدا این را می‌خواهیم که خدایا هرگز این شقاوت در سرنوشت ما انجام نده، یک دستورات خوبی به ما بده که ما به دنبال آن برویم... انشاءالله.

